

خیابان ۵۱

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید
xyaban@gmail.com
برای اشتراک روزانه با این آدرس الکترونیکی تماس بگیرید
khyaboon@gmail.com



شنبه ۲ آبان ماه ۱۳۸۸

زنده باد مقاومت مردمی علیه دیکتاتوری



دفاعیات انجام گرفته توسط وکیل مدافع هیوا بوتیمار را از اتهام تبلیغ علیه نظام تبرئه و با توجه به عدم سوی پیشینه و وضعیت خاص متهم حکم وی را به ۸ سال حبس تعزیری کاهش داد.

هشت سال زندان برای هیوا بوتیمار
صالح نیک بخت وکیل مدافع هیوا بوتیمار در گفتگوی کوتاه با خبرنگاری دیدبان حقوق بشر کردستان اعلام کرد که دادگاه تجدید نظر هیوا بوتیمار را به ۸ سال حبس تعزیری محکوم کرد. پیشتر دادگاه بدوی هیوا بوتیمار را به اتهام فعالیت تبلیغی علیه نظام به یکسال حبس و خرید و فروش مهمات جنگی به ۱۰ سال حبس جمعا ۱۱ سال حبس تعزیری محکوم کرده بود.
با اعتراض صالح نیکبخت دادگاه تجدید نظر با توجه به

این لفظ کاملاً مخالفم. به گزارش فارس علی اکبر اولیاء همچنین تصریح کرد: این اقدام اجرای حکم محکومیت آنها بوده است.
این نخستین اشاره به اعدام های سال ۶۷ در روزنامه های رسمی ایران است. لازم به ذکر است که در اعدام های دسته جمعی سال ۶۷ هزاران زندانی سیاسی که عموماً فعالین مارکسیست و یا مجاهد بودند و از اعدام های سالهای شصت و شصت و یک جان به در برده و درحال گذراندن حبس های خود بودند، در فرامی مرگبار به دلیل باورهای سیاسی و نظری خود اعدام شدند.

اعدام های ۶۷ در روزنامه رسمی
روزنامه اعتماد در شماره ۲۰۷۹ روز ۲۶ مهر ۸۸ در صفحه ۴ از زبان عضو فراکسیون خط امام "اولیا" اینچنین نقل می کند:
"اولیاء؛ اعدام های ۶۷ به دستور امام بود؛ عضو فراکسیون خط امام(ره) با رد اظهارات برخی افراد، منافقین سال ۶۷ را که به دستور امام خمینی(ره) اعدام شدند محارب خواند و گفت: بنده تعبیر برخی از افراد را که از لفظ «چوان کشی» برای این مساله استفاده کرده اند، اشتباه می دانم و با

مورد زنان هم این قضیه به صورت این که بازجو با زدن چند سیلی تحقیرت کند، وجود داشت.
یکی از موارد شکنجه، نگهداری متهم در سلول انفرادی است. این وضعیت در کنار بی خبری مطلق از دنیای بیرون، قدرت هر گونه تحلیلی را از انسان می گیرد. من خوشحالم که در این دوره به علت کمبود سلول، نتوانستند همه بازداشتی ها را به انفرادی ببرند؛ بخصوص در مورد خانم ها.
نداشتن تلفن، نداشتن ملاقات و مشکلاتی که در خصوص وضعیت استفاده از دستشویی وجود داشت، برای زندانی ها ایجاد فشار می کرد. در کنار این ها، صدای گریه و ناله زنان و مردانی را اضافه کنید که هر روز و هر دقیقه، در راهروهای بند شنیده شد.

البته اگر بخواهم بر اساس قانون و آیین نامه حقوق شهروندی به مواردی که مصداق شکنجه متهم است اشاره کنم، باید یک کتاب بنویسم. اما مواردی که عنوان کردم، پررنگ ترین اشکال شکنجه روحی و روانی متهم است که شاهدش بودیم. به همه این ها شرایط نگهداری زندانی ها را اضافه کنید آن هم در گرمای وحشتناک تابستان به صورت نگهداری پنج یا گاهی شش نفر در یک سلول ۱۰ متری که کوچک ترین امکان تهویه ای در آن وجود ندارد.

البته از اواسط تیرماه به برخی از سلول های بند زنان پنکه دادند. اما شرایط آن قدر اسفناک بود که حتی صدای اعتراض نگهبانان را هم درآورده بود. آن قدر بازداشتی بود که مکان کافی برای نگهداری شان وجود نداشت.

وضعیت دیگر زندانیان چه گونه بود و با چه کسانی هم سلول بودی؟

اکثر زندانیان تقریباً شرایط مشابهی داشتند. همه در بالاترین محض بودند. هیچ کدام از بیرون خبری نداشتیم؛ یا اگر داشتیم، خیلی محدود بود. بازجویی ها خیلی سخت بود و همه با این که اتهامات مختلفی داشتند، در آخر به یک چیز می رسیدند: ستادها، نامزدهای انتخابات و ارتباط افراد با آن ها.

من در این مدت با ۸-۷ نفر هم سلول بودم که چهار

بازجویی ها چه گونه گذشت و در طول این ۱۰۲ روز چه وضعیتی داشتید؟
من در کل این مدت ۱۴ جلسه بازجویی داشتم و شاید نسبت به طول دوره ای که در زندان بودم، خیلی کم باشد. در واقع اگر بخواهم به بارزترین شکنجه در مورد خودم و خیلی های دیگر اشاره کنم، همین بالاترین شکنجه بودن را می گویم. این که شما را ۲۰ روز در انفرادی، بدون بازجویی، بدون خبر، بدون داشتن حق تماس یا ملاقات با خانواده رها کنند. من می دیدم که این موضوع بسیاری از زندانی ها را آزار می داد. زندانی هایی که تجربه زندان را ندارند، از این طریق به شدت آسیب می بینند.



وضعیت دیگر بازداشتی ها و در کل جو حاکم بر زندان و بازجویی ها چه گونه بود؟
باید به این مسأله اشاره کنم که بر خلاف تصور عمومی که بخصوص بین خود ما به عنوان کسانی که روی قضیه زندانیان سیاسی کار می کردیم، وجود داشت که در بند ۲۰۹ افراد شناخته شده را کتک نمی زنند و برخوردها بهتر است، باید بگویم که در این دوره چنین نبود. شکنجه جسمی، آزار و اذیت و تحقیر زندانی و ضرب و شتم شدید در بازجویی های مردان بازداشت شده وجود داشت. حتی در

فشار افکار عمومی می تواند موجب آزادی زندانیان سیاسی شود

مصاحبه مجتبی سمیعی نژاد با شیوا نظرآهاری، فعال اجتماعی، درباره ی دوران بازداشت وی

تا ساعت ۵:۳۰ صبح فردا همان جا بودم. بعد به زندان اوین انتقالمان دادند. در واحد پیگیری برخورد خوبی انجام نشد. یعنی از همان ابتدای ورودم، برخورد مأموران همراه با توهین و ناسزا بود. در آخر هم به خاطر این که سرم را در ماشین پایین نمی گرفتم، یک باتوم خوردم تا بفهمم این جا، جای اعتراض نیست و شرایط با همیشه فرق می کند. بعد هم به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شدم.

در روزهای بعد از ۲۲ خرداد فعالان به دلایل و اتهامات گوناگونی بازداشت شدند؛ اما یک اتهام برای همه مشترک بود: عامل اغتشاش و آشوب. اتهامات شما چه بود؟

اتهاماتی که روز ۲۵ خرداد به من تهمین شد، اقدام علیه امنیت از طریق ارتباط با سازمان مجاهدین (خلق) و سازمان دهی تجمعات و به قول خودشان اغتشاشات بود. حالا این که کدام یک از این ها با کار و سوابق من جور درمی آید، سؤالی است که آن ها باید به آن پاسخ دهد. البته ظاهراً در این دوره، این اتهامات از رایجی بوده که به همه وارد شده است. من آن جا فهمیدم که از نظر آن ها، همه با سازمان مجاهدین (خلق) ارتباط دارند؛ مگر این که خلافش ثابت شود. حالا این که شما اصلاً به لحاظ ایدئولوژیک هم نمی توانید در کنار سازمان قرار بگیرید، مسأله ای است که ظاهراً برایشان چندان قابل درک نیست.

اما در بازپرسی و دادگاه انقلاب، اتهامات دیگری هم وارد شد. از جمله تبانی علیه نظام از طریق عضویت در تشکل های غیرقانونی، تبلیغ علیه نظام از طریق مصاحبه با رسانه های ماهواره ای و اخلال در نظم از طریق سامان دهی تجمعات و شرکت در آن ها.

چه طور و چه گونه بازداشت شدید؟
ظهر روز ۲۴ خرداد، در محل کارم بود که بازجوی وزارت اطلاعات تماس گرفت و گفت که پایین بروم و در پاسخ سؤال من که آیا باید خداحافظی کنم یا کارشان کوتاه خواهد بود، گفت که خداحافظی کن.

البته از آن جا که ساعت یک بامداد روز یکشنبه برای بازداشت من به خانه آمده بودند و به دلیل عدم حضور من در منزل موفق به دستگیری نشده بودند، صبح یکشنبه وقتی قصد رفتن به محل کارم را داشتم، می دانستم که بازداشت خواهم شد. با این حال نمی خواستم فراری باشم.

وقتی به منزلمان آمدند، مقداری از وسایلم مثل هارد کامپیوتر، ۳۰ عدد سی دی، برخی از برگه های امضای کمپین، بروشورهای مربوط به کودکان کار و خیابان و اقلامی از این دست را بردند.

وسایلم را جمع کردم و مقابل در شرکت ایستادم. چند دقیقه ای گذشت تا آمدند. پیش از سوار شدن به ماشین، حکمشان را خواستم. یک برگه کپی شده نشان دادند که محتوای آن این بود: «از آن جا که پس از اعلام نتایج انتخابات، عده ای قصد ایجاد آشوب و اغتشاش را دارند، نسبت به شناسایی عوامل و سازمان دهندگان آن به سرعت اقدام شود.» برایم عجیب بود. گفتم خوب این حکم به من چه ربطی دارد؟ اسمی از من در حکم نیامده است! گفتند: «این حکم کلی است» و سوارم کردند.

بعد از بازداشت به کجا منتقل شدید؟
ابتدا در پی یک ناهماهنگی به واحد پیگیری وزارت اطلاعات در چهارراه ولی عصر منتقل شدم. هر چه می گذشت افراد بازداشت شده بیشتر می شدند.

انتحار در جشن صلح

پاکستان مقرر طالبان را به کمک ایران بمباران می کند. یک روز بعد جشن صلح و دوستی سران قبایل و فرماندهان سپاه صدا، نور دوربین بوممممممم
در میان این همه خیرخواهی و صلح طلبی ایران یک مرتبه سروکله بمب گذار پیدا می شود و همه چی هوا می رود. شگفتا که فرمانده قرارگاه قدس، بزرگترین قرارگاه مرزی ایران _ اشتباه نکنید مرز یک خط نیست که دو کشور را از هم جدا می کند مرز یعنی زندگی، نان، خون و مرگ_ می خواهد خون بس شود!!! و یک مرتبه سر و کله آن بمب گذار پیدا شد. بازیگری که نقشش را در سناریو نخوانده بود بازی را خراب کرد. حتما یک پاپتی وحشی بود. هنوز معلوم نیست کی بوده مورد قبلی یک پسر بچه ۱۵ ساله بود. چند کیلو تی ان تی بسته بود تا صد نفر را روی هوا ببرد؟

اقتدار سپاه در نواحی مرزی بلوچستان در کوران بحران و کشتار عظیمی که رژیم ایران برای فرونشاندن جنگ قومی در منطقه بلوچستان به راه انداخت و در بلیشوی حوادث بعد از انتخابات به شدت ضربه خورد. سپاه بار دیگر برای حفظ اقتدار مرزها بسجیجی از روسای قبایل به راه انداخت تا خط و نشان های نهایی را بکشد. اوپاما با طالبان و نه القاعده(به گفته خود) به مذاکره نشسته است. ادامه حضور نظامی امریکا و حفظ پایگاه های آن جز با راه دادن و ورود طالبان به جریانات سیاسی افغانستان میسر نیست. نزدیکی ایران و امریکا نزدیکی ارتجاع شیعه و سنی را به دنبال آورده است. از سویی رشد گرایش های طالبانی از



گاه کم رنگ و گاه وارونه جلوه داده می شود و پرده های بسیاری از آن هنوز باقی مانده است که متشکل شدن نیروهای مترقی منطقه را در برابر ارتجاع ملی و مذهبی در جهت منافع طبقاتی تمامی ملل تحت ستم ضروری ساخته است. مبارزه ای که می بایست با مبارزات مردم ایران علیه استبداد و ارتجاع پیوند بخورد.

قومی شود. حوادث چند سال اخیر نشان داده که قربانیان فراز و فرودهای سیاسی گروه های مرتجع و جابجایی های قدرت چه در ایران و چه در پاکستان و افغانستان و چه در غرب زنان و مردان فارس و بلوچ اند. آنچه بلوچستان را امروز تهدید می کند در اشکال مختلف تمامی نواحی مرزی ایران را تهدید می کند که در هیاهوهای خبری

سال های قبل در منطقه بلوچستان ایران و وجود پایگاه های پنهان آنان در منطقه بلوچستان که طالبان را تغذیه می کنند به موضوع مذاکره و معامله ای جدی بدل شده است.
معامله ای بزرگ قرار بود صورت بگیرد تا هم مرزها سامان یابد و هم رژیم آن طور که می خواهد صلح را برقرار سازد. جندالله به عنوان فرزند طالبان در این معامله بین طرفین باید قربانی می شد. معامله ای که یک بار به جندالله یا داد و زمینه رشد آن را فراهم کرد. روزی در ازای سکوت در برابر اعدام فعال مدنی اجازه داده شد تا مراسم مذهبی آنان در کمال آرامش برگزار شود. جندالله از سویی دست به انتحار سیاسی خود نیز زد. اگر بمب گذاری های پیشین تنها فارس ها را نشانه رفت تا جنگ قومی متعاقب آن شعله کینه های قومی را شعله ور سازد این بار اما جندالله با نشانه رفتن سران قبایل و مردم بی گناه دیگر چهره ضدبشیری خود را برای مردم بلوچ بیش از پیش هویدا ساخت. فقدان الترناتیوی عملی برای مردم بلوچ منطقه در سال های گذشته باعث شده بود حملات جندالله با وجود خطرات و ضرباتی که بر زندگی و مناسبات مردم بلوچ و حکومت وارد آورده بود چندان با انزجار مواجه نشود و حتی در چند ماه گذشته سبب دامن زدن به اختلافات

اخبار کوتاه

تحویل ۱۸ عضو جندالله توسط پاکستان

هرانا : رحمان مالکی وزیر کشور پاکستان اعلام کرد که دولت پاکستان ۱۸ تن از اعضای «جند الله» که تبعه ایران هستند را به جمهوری اسلامی تحویل داد
به گزارش هرانا به نقل از جهان نیوز، «جندالله» مسئولیت عملیات تروریستی روز یکشنبه در شهر «سرباز» استان سیستان و بلوچستان ایران را بر عهده گرفت که در اثر آن دست کم ۴۹ نفر از جمله معاون فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و عده از بزرگان قبایل محلی کشته و ده ها نفر دیگر هم زخمی شدند.
ایران دو روز پیش خبر بازداشت سه تن که به دست داشتن در سازماندهی عملیات تروریستی مذکور مظنون هستند را اعلام کرد.

اتهام محاربه برای دو دانشجوی بازداشت شده

هفته گذشته در دادگاه، به روزبه و رامین تهرانی، دو برادر دانش‌جو که خرداد ماه بازداشت شدند، اتهام محاربه و تبلیغ علیه نظام نسبت داده شد.

به گزارش واحد زندانیان مجموعه فعالان حقوق‌بشر در ایران، روزبه و رامین تهرانی دو برادر دانش‌جو که به دلیل فعالیت‌های دانش‌جویی خویش در سال تحصیلی ۸۷ – ۸۸ در تاریخ ۱۹ خرداد اسمال بازداشت شده و پس از چندین ماه نگهداری در بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات که از سه هفته پیش به بند ۸ زندان اوین منتقل شدند، امروز به دادگاه برده شدند.

بر اساس این گزارش، این دو برادر، جهت محاکمه به شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی پیر عباسی منتقل شدند. کیفر خواست نماینده‌ی دادستان با موضوعیت اتهامات محاربه و تبلیغ علیه نظام در مورد این دو فعال دانش‌جویی قراعت شد و نهایتا با توجه به در خواست وکلای این دو برادر آقایان عبدالفتاح سلطانی ، وحید مشکانی و خانم منیژه محمدی مبنی بر استمحال یا تجدید جلسه جهت امکان مطالعه‌ی پرونده، قاضی پیر عباسی با این تقاضا موافقت کرد و محاکمه به زمان دیگری موکول شد.

تجمع اعتراضی کارگران کارخانه لوله چدنی اهواز

کارگران کارخانه‌ی لوله چدنی اهواز صبح پنجشنبه در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه‌ی خود تجمع اعتراضی برپا کردند.

به گزارش واحد کارگری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، کارگران کارخانه لوله چدنی اهواز، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق ۱۰ ماهه از سوی مسئولین کارخانه در میدان شهدای اهواز، خیابان نادری، طالقانی، ۳۰ متری تجمع اعتراضی برپا کردند.

لازم به ذکر است که در این تجمع، کارگران به مدت ۱۲ دقیقه با تجمع خود خیابان نادری را مسدود کردند.

بر اساس گزارش‌های دریافتی، در این تجمع اعتراضی نیروهای گارد ضد شورش که به دور تجمع کنندگان حلقه زده بودند، چهره‌یی متفاوت از تجمع روز گذشته‌ی این کارگران را به نمایش گذاشتند و این تجمع بدون درگیری به مدت ۳ ساعت ادامه داشت.

نامه سه سینماگر به مردم ایران

یک گزارش به ملت ایران
ما ایرانی هستیم.
هر یک از ما تنها یک پاسپورت داریم. پاسپورت ایرانی که آرم جمهوری اسلامی بر آن حک شده است. پاسپورتمان را در فرودگاه از ما گرفتند.
ما سینماگریم.

در این سی سال سینماگر شده ایم و به واسطه ی فیلم هایمان در مجامع جهانی نماینده ی فرهنگ و هویت ایرانی خویش بوده ایم. هیچ دولتی این هویت را به ما نبخشیده است که بتواند آن را از ما پس بگیرد.
ما همواره به فرهنگ کشورمان بالیده ایم و آن را در معرض تماشای مردم جهان قرار داده ایم. ولی اکنون حق عبور از مرزها را از ما گرفته اند؛ گلابه ای نداریم. حتی نمی دانیم به چه اتهامی؛ باز هم گله ای نداریم. اما ما می خواهیم همچنان سینماگر مستقل ایرانی باقی بمانیم.
در تمام طول فعالیت فرهنگی مان می توانستیم پاسپورت دیگری داشته باشیم؛ اما خواست و اراده ی ما بر ایرانی بودن و ایرانی ماندن بوده است. دولت این توان را دارد که مانع خروج ما از مرزهای کشورمان بشود؛ اما یادآوری می کنیم که هویت ما در گرو پاسپورت هایمان نیست.

حتی بدون پاسپورت، ما ایرانی هستیم.

فاطمه معتمدآریا، جعفر پناهی، مجتبی میرتھماسب

نفرشان به انتخابات ارتباط داشتند. بازجویی‌های اخلاقی، یکی از موارد مهمی بود که به شدت دنبال می‌شد. آن‌ها تلاش می‌کردند با وارد کردن تهمت‌های اخلاقی، علیه افراد مختلف، اعتراف بگیرند.

وقتی بیرون آمدم، فهمیدم که این سناریو در خارج از زندان هم دنبال می‌شد که مثلاً بگویند که جوان‌هایی که در ستادها فعالیت می‌کردند، دنبال مسائل دیگری بودند. البته در مورد شخص من این اتفاق در بازجویی رخ نداد. اما همه می‌دانستیم که بسیاری از بازداشت‌شدگان بر سر چنین مسائلی بسیار تحت فشار قرار گرفته‌اند.
اکثر هم‌سلولی‌هایم در این مدت آزاد شدند به جز دو هم‌سلولی آخر که اتفاقاً یکی‌شان در مراسم چهل‌م شهدای انتخابات بازداشت شده بود و هنوز هم در بند ۲۰۹ است. کبری زاغه‌دوست که به اتفاق همسرش بازداشت شده بود و وضعیت همسرش از نظر روحی بسیار وخیم بود.

با این‌که در موارد این‌چنینی معمولاً افراد را چند هفته نگه می‌داشتند و به قید کفالت آزاد می‌کردند، اما این زن و شوهر حدود ۸۰ روز است که در زندان هستند و ظاهراً هنوز هم قصدی برای آزدی آن‌ها نیست. در حالی که هیچ فعالیت سیاسی نداشتند و حتی در اعتراضات پس از انتخابات هم شرکت نداشتند. فقط به مراسم بهشت زهرا رفته بودند.

خودت فعال حقوق بشر هستی و مدافع زندانیان. این بازداشت سه ماه و نیمه، تأثیری بر فعالیت‌هایت می‌گذارد؟ فکر می‌کنی حالا بهتر زندانیان و وضعیت و مشکلات آنان را

دولت کودتا؛ جاده صاف کن نظام سلطه سرمایه

خسرو.ص

فروپاشی دیوار برلین و پایان جنگ سرد و ادامه آن فروپاشی نظام مدعی کمونیست گرچه به جهان دوقطبی «غرب-شرق» پایان داد اما بر خلاف ادعای کسانی که نوید بخش «پایان تاریخ» بودند، تاریخ برگ دیگری را رقم زد و قطبیتی دیگر را به رخمان کشید.
قطبیتی که این بار تحت عنوان فریبنده «جهانی شدن» سرنوشت ملتها را رقم میزد. دیواری که غرب را از شرق جدا می ساخت این بار شمال و جنوب را دو روی سکه توسعه قرار داد. دورویی که سمیر امین از آنها تحت عنوان «توسعه توسعه بافتگی» و «توسعه توسعه نیافتگی» یاد می کند.
در طلیعه چنین جهانی بود که «مرگ جامعه» اعلام شد و تنها را وصول به خوشبختی تبعیت از احکام سازمانهای جهانی، همه چیزی در این عصر جهانی می بایست تن به مناسبات «گردش آزاد» دهد. گردش آزاد سرمایه، تجارت آزاد، گردش آزاد اطلاعات و … اما این تنها کار انسانها بود که مشمول سخت ترین قوانین مهاجرت گشت!

«آزاد» تنها در بیوند با مناسبات سرمایه معنا شد و این «کار» انسانها بود که تنها در «فروش» خود به این یا آن کارفرما آزاد بود و نه انسانی که باید آزاد در تأمین نیازهای انسانی اش باشد. جامعه از آنجا که «مرده» بود و دولت از آنجایی که «باید» قربانی خواست سرمایه باشد تعهدی در قبال «فرد» ندارد. «فقر» دیگر نه ریشه در ساختار مناسبات حاکم بلکه پدیده ای است که ریشه در توانایی افراد دارد و آنکه کالای قابل فروش مطلوبی ندارد در تله آن گرفتار است.

امروز سرنوشت جهانی شدنی را که از آن در هر مقاله و کتاب و برنامه تلویزیونی به «دهکده جهانی» تعبیر می شد دیگر نه انسانها مردم سرتاسر این دهکده از نژاد و جنس و ملیت و هویت مختلف بلکه سیاستمداران و سرمایه داران و نخبگان اقتصادی تعیین می کنند. این سرنوشت نه در خیابان و توسط اقشار و طبقات زحمتکشان و تولید کنندگان نعم مادی و معنوی جهان، که در پشت در های بسته در ساختمانهای مجلل و در اجلاسی تعیین می شود که این

می‌شناسی؟

البته من با این مسائل ناآشنا نبودم. قبلاً هم در سال ۸۱ و ۸۳، بازداشت در بندهای ۲۴۰ و ۲۰۹ و حتی بازداشتگاه وزرا را تجربه کرده بودم. بنابراین زمانی که از سلول انفرادی می‌گفتم، آن را کاملاً درک کرده بودم. زمانی که سلول‌های ۲۰۹ را ترسیم می‌کردم، می‌دانستم از کجا حرف می‌زنم.

هرچند زمان آن‌ها کمتر بود، اما به هر حال از نزدیک آن را لمس کرده بودم. الان هم گمان نمی‌کنم، تفاوت خاصی به وجود آمده باشد. تنها روزهای بیشتری را در آن‌جا گذراندم. البته بیشتر حس زندانی بودن را درک کردم و البته بازداشت در یک دوران خاص و جدی را تجربه کردم.

این که می‌گویم خاص، از این جهت است که واقعاً شرایط کشور، شرایط خاصی بود و ما در زندان نمی‌دانستیم قرار است چه بلایی سرمان بیاید. شرایط عادی نبود. گاهی با خودم می‌گفتم شاید قرار است ما قربانی باشیم.

در روزهایی که زندانی بودی، ایران روزها پرخبری را پشت سر می‌گذاشت؛ اعتراض‌های خیابانی و کشتارهای خیابانی. آیا به این اخبار در زندان دسترسی داشتی؟ اگر تازه از آن اتفاقات باخبر شده‌ای، در مورد آن‌ها چه فکر می‌کنی؟

تا زمانی که انفرادی بودم، دید واضح و روشنی از اتفاقات پیش‌آمده نداشتم. در واقع فکر می‌کردم در همان روزهای اول، همه چیز تمام شده است. گاهی در تماس‌های تلفنی، می‌فهمیدم که هنوز اعتراض‌ها جریان دارد.

اما بعد از این که به سلول‌های چندنفره منتقل شدم، چون در آن‌جا کسانی بودند که یک هفته یا دو هفته بعد از من بازداشت شده بودند، از راهپیمایی‌ها و تظاهرات‌های میلیونی مردم باخبر شدم. البته صادقانه بگویم که کمی تصورش برایم سخت بود. اما به هر حال فهمیدم که بیرون خبرهایی هست. بعد هم برای مدتی تلویزیون داشتیم؛ اخبار را می‌دیدیم و تحلیل می‌کردیم.

با این وجود حالا که فیلم‌ها و عکس‌های مربوط به آن زمان را نگاه می‌کنم، می‌بینم که اتفاقات بیرون از زندان بسیار وسیع‌تر از آن چیزی بود که من تصورش را می‌کردم و البته خشوتی که هنوز هم برایم قابل درک نیست. این صحنه‌ها، این تصاویر و مرگ آدم‌ها خیلی منقلب کرد. از طرف دیگری فکر می‌کنم شاید اگر این حضور مردم نبود، برای زندانی‌ها سرنوشت دیگری ترسیم شده بود.

وضعیت پرونده‌ات را چه‌طور می‌بینی؟ قرار است چه اتفاقی بیفتد؟

در مورد شرایط پرونده، زیاد نمی‌توان با قاطعیت حرف زد. اگر مبنا را بر این بگذاریم که بر اساس قانون پرونده‌های ما بررسی شود، در آخر باید به خاطر بازداشت بی‌دلیلان غرامت هم پرداخت کنند و پاسخ‌گو باشند. اما از آنجا که رویه‌ای وجود ندارد، نمی‌توانم بگویم که چه می‌شود. اما با قطعیت می‌گویم که قانونا باید تبرئه شوم. با این وجود فکر می‌کنم همه چیز بستگی به شرایط جامعه دارد. فشار افکار عمومی می‌تواند موجب آزادی زندانیان سیاسی شود؛ همان طور که تا کنون شده است
(منبع: سایت کمیته گزارشگران حقوق بشر)



طرح تحول اقتصادی و آنچه تحت آن در حال شکل گیری است شاید آخرین حلقه از زنجیر تسلط نظام سرمایه داری و ایدئولوژی باز محور تئولیرالیسم باشد که این بار معیشت اقشار و طبقات زحمتکش مردم ایران را هدف گرفته است. لحاظ نکردن نوسانات قیمت نفت در بازارهای جهانی در متن «طرح تحول اقتصادی» از این حقیقت پرده بر می دارد که هدف از هدفمندسازی یارانه، نه اختصاص آنها به اقشار دهک های پایین بلکه در نهایت «حذف یارانه» می باشد.

این هدف و چراغ سبز به احکام نهادهای جهانی چون صندوق بین المللی پول و همچنین تأیید تلویحی دولت کودتا و سکوت در برابر جنایاتش از سوی کشورهای مرکز سرمایه داری بار دیگر پرده از ماهیت ضد بشری و ضد کارگری نظام سرمایه داری جهانی برمی دارد، نظامی که علی رغم شعارهای حقوق بشری هر روزه ای که سر می دهد منافع کلان اقتصادی او را به هم پیوندی با ارتجاعی ترین نظام های استبدادی وا می دارد.

احمدی نژاد است، نه دوران بستری بودنش در آسایشگاه روانی، نه اوین و نه خرافه زدگی و تجاهل ملت، مشکل حتی هیئت متولفه هم نیست، مشکل همان هایی ست که سی و چند سال است که گریبان مان را گرفته است. مشکلی که هست اینست که ما اسیران بهره در نظام سرمایه ایم، که اگر نبودیم هیچ کدام این مهره‌ها، این چهره ها، این اشخاص و این مراکز قدرت، در آنجایی که هستند نبودند. سپاه و خاتمی و خامنه ای و دیگران پرورده هیچ چیزی دیگر نیستند به جز منطق بهره در سرمایه جهانی. بهره، فارسی گپ می زند. و زبان مان فرسوده می شود.

اگر جز این، و با تشبث به فرهنگ و غیره بخواهیم کارمان را پیش بریم، به دامن رازآلوده کردن واقعیت در می غلتیم. همه ی افکار غریب اسلامیون مان، اگر این گردش بهره، جاری در اندام جامعه نبود،چیزی در حد یک فرقه بی نام و نشان نمی توانست باشد. همه‌ی این جبروت و زمختی این دولت گردانندگان وابسته به همین بهره است و همه ی اوهام و خیال های غریب این دارودسته از دههی ۴۰ بدین سوی، اگر این بهره جاری در جامعه نبود، نقشی در تاریخ میلیون ها انسان نمی داشت. نکته اینجاست و مشکل همین جا. اگر می خواهیم از این دور باطل برون آییم

که در آن روزی دسته ای به نام ولایت فقیه و صندوق های قرض الحسنه و روزی به نام سپاه و رهبر، بر شریان توزیع درآمد بادآورده ی بهره در گردش جهانی سرمایه مسلط شده و با سلاح و پرورش سعید امامی ها به تاراج این سرزمین و ثروت این مردم دست می یازند، اگر چنین چیزی را نه در کلام بلکه در عمل می خواهیم، چاره ای نداریم که با اتکا به نیروی مردمان زحمتکش، از نظام سرمایه داری دربگذریم، چاره ای نداریم تا این بازی های بی رنگ و سوی وبری راه، که خود حاصل واردات اندیشه همچون واردات سایر کالاها ست، را به کناری نهمیم و در یک کلام باز متمنن شویم.

ما اگر از آزادی کلام، رهایی نیروی کار و قدرت ابداع جامعه مان از این فلاکت موجود، دم می زنیم، پس باید از برزخ بدخوانی جایگاه مان در دنیا گذر کنیم.

۲

سرمایه داری از طریق نفت و بهره از استخراج معادن نفتی در اندام این جامعه گسترش یافت. این را امروزه در پایگان اندیشه مسلط هم می یابیم، بیماری های رایج، گرته برداری ها، ساده سازی ها و هزار شگرد دیگر، حاکی از دشواری های اندیشه آزاد و انصاف نقد است. دو عامل را باید برشمرد. نخست فساد عقل. فساد عقل آنی ست که

گوینده می داند که آنچه می گوید نه محلی از اعراب دارد و نه به کار کسی می آید و اصلا همه بد و تند رونویسی از دست دیگری ست و باز می گوید. فساد عقل، جان را می پوکاند، این گذران روزگار از قبل استخراج معادن فکری و واژه ها و نشر آن در جامعه است، فساد عقل، سرمایه زدگی اندیشه است. دوم التزام برده وار به شماتیک فکر کردن است، تو گویی مفهوم بایستی ابتدا به ساکن آماده و پرداخته باشد و بدا به حال واقعیت اگر در دامن مفهوم خوش نشینی نکند. فکر پویا، مفهومی ساختن تجربه کنکرت تاریخی ست برای درگذشتن از واقعیت. بارزترین شکل عدم جسارت اندیشه، تدریس حوزوی ست. امتزاج آن فساد و این عدم جسارت به درجات گوناگون، از راه های گوناگون به میانمایی می رسد و میانمایی بستر نرم خودف فکر است. اگر مشکلی که هست اساسی ست، فکر هم باید اساسی باشد.

پس بگذارید بخشی از پایگان راحت اندیشی نخبگان مان را واکاویم. این دو گزاره را به هزار شکل گوناگون خوانده ایم:

یک. برای اینکه کار این مردم به سامان شود، اصل اول تقدم آزادی سیاسی به تفکر اجتماعی ست.

دو. اگر دنبال اجرای صحیح قانون باشیم، یعنی مدرن شویم، به عدالت اجتماعی هم دست می یابیم.

یکی از آخرین نمونه های این کلیشه را در این سطور بازمی یابیم:

«بنا به دلایل عقلی و نظری و نیز توجه به تجربههای تاریخی میتوان اثبات کرد که در زندگی سیاسی جوامع، همواره گسترش آزادیها و رعایت حقوق دموکراتیک مردم اسباب گسترش عدالت اجتماعی شده است هرچند هنوز این عدالت اجتماعی با شکل آرمانی عدل به منزله انصاف فاصله داشته باشد. در مقابل، آن نیروهای سیاسی یا حکومتهایی که در پی گسترش عدالت (به معنای برابری اجتماعی) برآمدند و آن را مقدم بر گسترش آزادیها و دفاع از آنها پنداشتند نه فقط موفق به برقراری عدل و تضمین حقوق مردمان نشدند بلکه در معرض تبدیل به نیروهای استبدادی قرار گرفتند.»
بابک احمدی در دیپلماسی ایرانی، گسترش آزادیها پیشنیاز تحقق عدالت، سه شنبه ۷ مهر ۱۳۸۸

این داستان مرغ و تخم مرغ، تقدم آزادی و تاخر عدالت، از اساس مدرسه ای ست. از ۵۷، تا ۸۸ گسترش آزادی و خواست عدالت در هم تنیده اند. بفرمایید این گوی و این میدان، این سپاهیان و این توده فقیر، این سرمایه داری ایرانی و این هم پارلمان. چرا کار نمی کنند؟ چون ما دچار بهره و تسلط آن بر تار و پود تولید ثروت در ایرانیم، چون

هرگز در ایران تثبیت قانون به قدرتمندی دستگاه قضایی، به احترام به آزادی های اجتماعی و سیاسی نمی رسد. نمی رسد زیرا ما در دوران تاریخی مشروطه نیستیم. ما با ماشین دولتی روبرویم که وحشتناک است و شیرخواره بهره نفتی مانده است، نمی رسد زیرا همین ماشین، که بازتولید جنون و لشکر به لشکر فقیران است، خود سرمایه انحصاری ست و تعاملش با کل سرمایه در ایران مشروط بودن آن کل به این جزئ ست که دست بر قضا سلاح گرم به دست دارد، هرگونه جداسازی آزادی سیاسی از خواست تغییر مناسبات اجتماعی به رفرمیسم موجود می رسد و رفرمیسم موجود در عمق خویش مصلحت طلبی تکنوکرات هاست. رتق و فتق عاقلانه تر دولت و مناسباتی ست که یک راست همه را به فلاکت و لغو همه آزادی ها می رساند. رتق و فتق امور همین دولت بهره، ربطی به چیرگی مردم بر کار و بارشان در شهر، دموکراسی، ندارد. یونانی تان خراب است.

احمدی در همان نوشته اجرای قانون را تنظیم رابطه حقوق دمکراتیک و قدرت دولتی می داند.اما تجربه تاریخی ما این نیست، مشکل ما این نیست که ما قانونی داشته ایم که اجرا نشده باشد. نکته همه اینست که قدرت دولتی اصلا رابطه اش را با هر قرارداد حقوقی فسخ کرده است. مسئله قانون در مباحث جاری روشنفکران بر اساس گرته برداری از دوران پهلوی و رابطه ش با قانون اساسی مشروطه استوار است و این اشتباه نظری خطرناکی ست. آن چیزی که به نام قانون اساسی در ایران موجود است، بنا به نصح صریح خود همان نوشته، قانون اساسی نیست، بلکه سندی ست برای اعلام اینکه قانون همانست که خدا می خواهد و خدا چه می خواهد؟ از حاکمان پرسید. به بیان دیگر این سند به هیچ وجه ادعای اساسی بودن ندارد، بلکه سند اساسی بودن قانونی ست بیرون از خود. ما در ایران یک دولت به معنای اقتدار ملی نداریم که اقتدارش را از نصح صریح قانون بگیرد. ما در شرایط اضطراری بوده ایم و هستیم. شرایط اضطراری بنا به تعریف یعنی الغای موقت قانون برای حفظ قانون. درست به همین دلیل است که جمهوری اسلامی حتی در سخت ترین شرایط نیازی به اعلان حکومت نظامی نمی بینید. جمهوری اسلامی دولت نیست، حکومت همیشه موقتی است. مشکل اساسی جمهوری اسلامی هم همین است. جمهوری اسلامی هرگز از ترمیمور نگذشته است، بنا به تعریف نمی تواند بگذرد. ما که قرار نیست به شکلی کم هوشمندانه به تطبیق مکانیکی فلان تئوری در باره فلان برهه در انکشاف انقلابی دیگر و ایران بپردازیم، این که کار فکری نیست.

پس احمدی ها و امثال وی صورت مسئله ما را بد فهمیده

باورانه ی کسانی چون سیدجمال الدین اسدآبادی(افغانی) و شیخ محمد عبده و … شاید نخستین قدم های جدی در این مسیر بوده است؛ چنین ایده هایی بعدها در اشکالی رادیکال تر توسط گروه های مصری «آخوان المسلمین» (تاسیس۱۹۲۸) و «جماعت اسلامی» (تاسیس۱۹۴۱) تئوریزه و مدون شده و در قالب نظامی ایدئولوژیک در جهت کاربردهای سیاسی مشخص بسط داده شد. برای مثال «حسن البناء» موسس اخوان المسلمین صراحتا بر این باور بوده است که «اسلام هیچ فرد مسلمانی کامل نیست، مگر آن فرد مسلمان یک عنصر سیاسی باشد». موسس «جماعت اسلامی»، «ابوالاعلی مودودی»، که رویکردی به مراتب تندتر از حسن البناء داشته است، رسما خواهان بازگشت به «خلافت اسلامی» بوده است. با این حال در مورد ضرورت احیای اسلام که دغدغه ی مشترک آنها بود، هر دو (جریان) معتقد بودند که «تشکیل حکومت اسلامی اولین گام برای احیای اسلام است». از دید آنان رسیدن به چنین حکومتی نه از راه مسجد و منبر و فتواهای فقهی، که از راه قیام به جهاد امکان پذیر است و عاملان این حرکت دسته ای از برگزیدگان و وارستگانی هستند که برای احیای اسلام و حکومت اسلامی، حزب و جمعیت اسلامی تاسیس کرده باشند.

مهمترین نظریه ی سیاسی ابوالاعلی مودودی نظریه ی انقلابی «حاکمیت الله» بود که به موجب آن رژیم موجود به واسطه ی اینکه غاصب حق حاکمیت الله است مورد تکفیر قرار گرفته و شورش علیه آن و مبارزه با قوای آن جایز و خدمت در صف نیروهای آن مکروه شمرده می شود، مگر به قصد نفوذ برای ضربه زدن(۱).

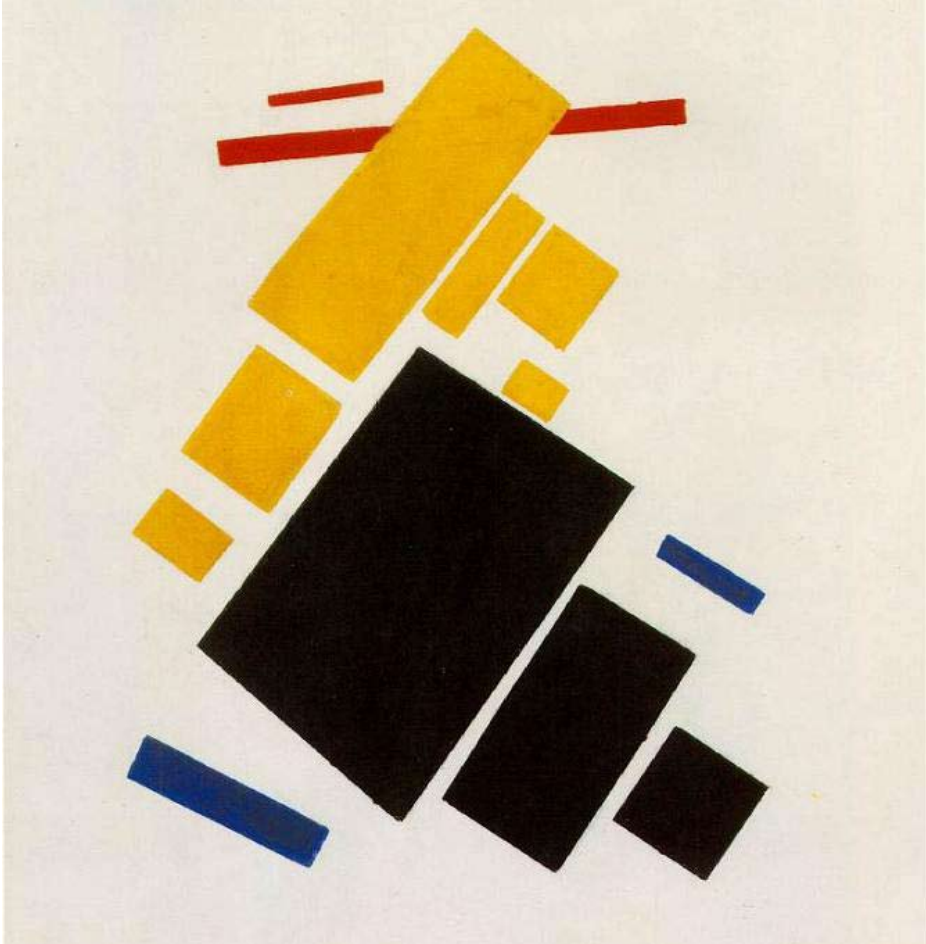
چهره ی تندروی شاخصی چون «سیدقطب»، که با تالیفات متعدد خود در اشاعه ی بنیان های نظری اسلام سیاسی به سایر کشورهای مسلمان سهم زیادی داشته است(۲)، خود در دامان چنین اندیشه هایی بالیده بود و رسالت به ثمر رساندن آنها را به میراث گرفته بود. اما بی گمان سید قطب تنها میراث دار این رسالت نبود؛ این اندیشه ها در میان علما و طلبه های عراق و ایران و پاکستان و افغانستان و … هم هواداران ویژه ی خود را یافت(۳). به هر حال میزان و روند تاثیر گذاری اندیشه های اسلامگرایان مصری بر اندیشه ها و خط مشی جناح اسلامی تصاحب کننده ی انقلاب ۵۷ ایران می تواند موضوع مهمی برای تحقیق و بررسی پیرامون چگونگی رشد اسلام سیاسی در ایران باشد. برای مثال می توان این پرسش را پی جویی کرد که نظریه ی «ولایت فقیه» منتظری تا چه حد متأثر از نظریه ی «حاکمیت الله» مودودی بوده است؟ به هر حال تصادفی نیست که جمهوری اسلامی از کسانی چون سید قطب به

انند. مشکلی که پابرجاست قانون بی قانونی ست و این قانون بی قانونی، برخلاف پیش فرض کلیشه مسلط، اصلا در حوزه سیاست تولید نمی شود، احمدی نژاد ثمره سیاست نیست، محصول مناسبات اجتماعی استوار بر بهره است که راه بر سیاست بسته است. و این بهره از آسمان نمی بارد، از گردش جهانی سرمایه می آید. احمدی ها اساس فکرشان، بی آنکه بدانند بر این پایه استوار است که بهره ای که این رونمای شهر را بزرک کرده، که خرج ولخرجی داریان می شود، نوعی معجزه الهی ست که اصلا قابل اندیشیدن هم نیست. نه ! بهره عدم وجود سیاست ماست، مشکلی ست که وجود دارد. مشکل ما اقتصاد سیاسی ماست.

اگر گسترش آزادی های سیاسی را می خواهیم، پس باید سیاست مان اجتماعی باشد و آن سیاست اجتماعی که از مناسبات استوار بر بهره، از اقتصاد سیاسی در گذرد، سیاست مردم است، این یعنی چیره گشتن مردم بر کاروباشان و مردم شهر، مردم همه شهرند و همین ادعا

سان چهره های حماسی جهان اسلام همواره تجلیل کرده است و به عنوان شاخص ترین الگوهای امروزی مسلمان بودن به خورد نسل های جوان داده است.

در ایران جمعیت «فدائیان اسلام» توسط طلبه ی جوانی به نام «مجتبی میرلوحی»، معروف به «نواب صفوی»، در اوایل دهه ی بیست خورشیدی، با وقفه ای چندین ساله نسبت به همتایان مصری آن (و به طبع متأثر از آنها) شکل گرفت و به زودی حمایت بخش هایی از روحانیت و بازاریان را جلب کرد. این گروه در یکی از اولین اقدامات مسلحانه ی خود «احمد کسروی» را در سال ۱۳۲۴ به قتل رساندند که البته با پشتیبانی رهبران مذهبی در دادگاه نظامی تبرئه شدند (گویا مقامات حکومتی امیدوار بودند تا در برابر سایر احزاب سیاسی از آنها بهره برداری کنند). چند سال بعد در سال ۱۳۲۹ مانیفست این جمعیت به قلم نواب صفوی، با عنوان «رهنمای حقایق» به صورت هماهنگ و همزمان میان رجال سیاسی و مذهبی از طریق پست توزیع گردید؛ جالب آنکه به رغم ضدیت آشکار و توهین های مستقیم روا شده نسبت به مرجعیت وقت شیعہ (آیت الله بروجردی) در این جزوه، حمایت های مخفی و علنی از این گروه کاهش نیافت که خود نشان دهنده ی ظهور گرایشی جدید در میان چهره ها، نهادها و جریان های اسلامی در ایران آن زمان بود. در چنین بستر حمایتی برآمده از رشد گرایش های اسلامی نوظهور در جامعه، نواب صفوی و همراهانش تا سال ۱۳۳۴ به فعالیت های تبلیغی و ترورهای سیاسی – عقیدتی خود در قالب «کمیته ی مجازات» ادامه دادند: ترور سرلشکر رزم آر(آنخست وزیر)، عبدالحسین هژیر(وزیر دربار) و ترور نافرجام دکتر فاطمی در جریان نهضت ملی شدن نفت بخش مهمی از سوابق خدماتی آنها به اسلام بود. سرانجام ترور نافرجام نخست وزیر وقت حسین علاء در سال ۱۳۳۴ موجب بازداشت و اعدام نواب صفوی و برخی از همراهانش شد؛ اما حیات این گروه هیچ گاه به طور کامل خاتمه نیافت و حداقل اینکه مشی آنان الهام بخش نسل بعدی گروههای اسلامی تندرو تا آستانه ی انقلاب ۵۷ بود. جان کلام اینکه ظهور و اقبال فدائیان اسلام در دهه های بیست وسی تاریخ معاصر ما، نماد گویایی بود از رشد گرایش به اسلام سیاسی در ایران. اسلام سیاسی در دهه های بعد از یک سو با ظهور «روح الله خمینی» و از سوی دیگر با جد و جهدهای تئوریک «علی شریعتی» به سرفصل های تازه ای رسید (سهم نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق نیز در این خصوص قابل تامل است). این دو شخص اگر چه هر یک درک و تعبیر خاص خود را از مضمون سیاسی اسلام داشتند و با انگیزه هایی کمابیش متفاوت و نیز



راست به معنای خواست عدالت در اجتماع و مشارکت همگان است. این تنها شکل متصور برای تضمین «رعایت حقوق دمکراتیک» است. مشکل احمدی ها اینست که اینان، گرچه در کلام از آزادی اندیشه می گویند، اما در استدلال، حقوق دمکراتیک مردم را به «اسباب» فرو می کاهند. در ایران این حقوق جان عدالت است نه اسباب و مصالح. جان عدالت، یعنی تلاش بی وقفه برای پاسداری از حقوق دمکراتیک مردم از یافت آباد تا دماوند، یعنی وضع قوانین مردم.

مشکلی که پابرجاست، انحصار تعریف جامعه بر اساس فضای این حکومت و قانون بی قانونی ست، چاره ای نیست جز آنکه مشترکا از این فضا درگذریم. روشنفکر رادیکال به این اساس مشکل می پردازد. مشکل اما پابرجا خواهدماند اگر اندیشه رادیکال و مردمان کار یکدیگر را بازنمایند. کمونیسم، در تعریف کنونی آن برای ایران، همین بازیافتن اسباب آزاده زیستن در شهر، بازیافتن فکر

طیف حواریون مخصوص به خود، بیرق اسلام سیاسی را برافراشته بودند، اما در عمل مجموعه اقدامات آن دو به گونه ای مکمل، به وسعت یافتن هر چه بیشتر دامنه ی مخاطبان این مکتب سیاسی جدید انجامید (صرفنظر از اینکه خمینی در خیال خود بیرق بر زمین مانده ی شیخ فضل الله نوری را برافراشته باشد یا شریعتی همانند فرانتس فانون نجات «دوزخیان زمین» را نشانه رفته باشد). به هر حال اسلامی شدن سرنوشت انقلاب ۵۷ هم محصول رشد اسلام سیاسی در ایران بود و هم خود به دور تازه ای از قوام و حیات و گسترش اسلام سیاسی در ایران و منطقه انجامید که تزریق آن در میان نسل جوان و نسل های آینده یکی از تبعات آن است. (برای مثال خیل عظیم نیروهای جوان بسیجی را چگونه تعبیر می کنیم؟ همان ها که در ماههای اخیر از روی اخلاص به همسالان شان در تظاهرات باطوم می زدند؛ آیا با اطلاق لفظ مزدور می توانیم همه ی آنها را از حوزه ی این بررسی خارج کنیم؟)

باری با انقلاب ۵۷ ماجرای اسلام سیاسی در ایران به سرانجامی رسید که می دانیم و گرفتار آنیم و شگفت آور آنکه هنوز هم طیف هایی از روشنفکران و رجال و جریان های سیاسی، به رغم همه ی اختلافات و منازعات یا داعیه های مرزبندی با حاکمیت، در ضرورت بالا نگه داشتن پرچم اسلام سیاسی، با دستگاه روحانیتِ حاکم همداستانی و همراهی می کنند!

اما از سویی دیگر گسترش اسلام سیاسی در خاورمیانه با نقش تاریخی استعمار و امپریالیسم در این منطقه رابطه ای نزدیک داشته است. تلاش های سیدجمال الدین همان قدر متأثر از سو گیری سیاسی ضداستعماری او علیه تعدی های فرساینده ی روس و انگلیس بود که حرکت های اسلامگراهای بعدی خاورمیانه (خواه برای مقابله با اختاپوس کهنسال انگلیس و سپس توسعه طلبی های تجاوزگرانه ی اسرائیل و خواه در مراحل بعدی علیه سیاست های سلطه طلبانه ی آمریکا در منطقه). از این زاویه ظهور اسلام سیاسی در خاورمیانه را می توان واجد سویه ای ناسیونالیستی دانست، به این معنا که بخشی از واکنش های ضداستعماری و سلطه ستیزانه ی مردم کشورهای مسلمان در قرن گذشته را بازتاب می کرده است. به بیان دیگر در جوامع مسلمان نشین خاورمیانه بر بستر نارضایتی های عمومی نسبت به نقش مخرب یا تجاوزگرانه ی دول خارجی و رشد اجتناب ناپذیر حس بیگانه ستیزی در میان مردم، اسلام سیاسی به تدریج در قامت یک ایدئولوژی، در جهت مبارزه با متجاوزین خارجی و یا حکومت های جبار بومی خلق شد و برای خدمت به



نگاهی گذرا به زمینه های رشد اسلام سیاسی

امین حصوری

در ایران روحانیان همواره به طور تاریخی با حاکمان همبسته بوده اند (همبستگی متولیان رسمی نهاد مذهب و نهاد حکومت) و «قدرت»، هر چند در سهم های نابرابر، همیشه به نحوی میان آنها توزیع می شده است؛ برای مثال نهاد آموزش و نهاد قضاوت در انحصار مطلق روحانیان بوده است و نیز عواید شرعی که منابع مالی آنها را تأمین می کرده است (مالیات روحانیون بر مردم). با این حال منظور از «اسلام سیاسی» این نوع حضور سنتی نهاد مذهب در جامعه و یا نقش جانبی روحانیت در مناسبات قدرت نیست؛ در یک تعبیر کلی می توان اسلام سیاسی را به مجموعه باورهایی اطلاق کرد که با داعیه ی «حکومت اسلامی» در پیوند بوده و قائل به نقشی حداکتری برای اسلام در اداره ی جامعه هستند؛ در واقع برای تئوریزه کردن و تحقق چنین اصلی است که آموزه های دینی به صورت یک ایدئولوژی سیاسی در قالب اسلام سیاسی بازسازی می شود. در واقع ریشه های تاریخی پیدایش اسلام سیاسی – به مفهوم جدید آن– را باید فراتر از ایران، در خاورمیانه و در دوران افول امپراطوری عثمانی جستجو کرد. کوشش های رسالت

مقاصد سیاسی معین گسترش یافت.

ضمن آنکه در هر دوره ی معین عوامل دولت انگلیس و بعدها امریکا بخشی از سیاست های خود در خاورمیانه را از طریق نفوذ در برخی مراجع مذهبی و یا جلب حمایت و همراهی آنان به پیش می بردند که مستلزم دامن زدن به قرائت های خاصی از اسلام و نیز پرورش دادن یا پر و بال دادن به فرقه های خاصی از جمعیت های اسلامی بوده است؛ نظیر حمایت از جریان وابسته به خمینی در مقطع انقلاب ۵۷ و یا پروراندن بنیادگرایان طالبان. در این میان به خصوص سیاست «کمربند سبز» دولت های غربی برای حائل کردن اسلام سیاسی در مقابل رشد خطر کمونیسم روسی و چینی در خاورمیانه را نباید کم اهمیت انگاشت.

با این حال عده ای مایل اند رشد اسلام سیاسی را با نگاهی ذات انگارانه تنها در ماهیت آموزه های درونی اسلام و تقابل ذاتی باورها و سنت های اسلامی با نگره های دوران مدرن ردیابی کنند. به عبارتی آنان رشد اسلام سیاسی را به عنوان واکنشی ارتجاعی به ورود مدرنیسم یا طلیعه های مدرنیته به ممالک اسلامی قلمداد کنند. به گمان من این نگاه گرچه پاره ای از حقیقت را در بر دارد، اما برای توضیح کلیت مقوله ی پیچیده ی رشد اسلام سیاسی بسیار نارسا و ناکافی است. شاید آنچه پیش از این ذکر شد تا حدی چرایی این نارسایی را نمایانده باشد.

۱۵ مهر ۱۳۸۸

پانوشته:

۱) برای دیدن شرح مختصری پیرامون این دو جریان اسلامگرای مصری نگاه کنید به:

پاورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه نوشته: سسیلیا بابروفسکایا

قسمت سیزدهم

در سال ۱۹۰۲ تشکیلات روسی ما در خارج در حالی کاملاً متفاوت از آنچه که در سال اول اقامتم در آنجا وجود داشت به سر می برد. در ۱۸۹۸ و ابتدای ۱۸۹۹ برجسته ترین مشخصه تفاوت کلی ای بود که بین نفوذ ایدئوتولوژیک گروه «رهائی کار» در تمام فعالیت روسیه و جدائی تشکیلاتی آن از این فعالیت وجود داشت. با وجود این که بخشی از دانشجویان به گرد آکسلرد در زوریخ و پلخانف در ژنو جمع شده بودند کماکان ارتباط تشکیلاتی و فعالی با روسیه وجود نداشت. مهاجرین روسی جوان که برای اقامت به خارج آمده بودند تاثیر ناخوشایندی ایجاد می کردند. به علت این که زمانی در زندان های روسیه به سر برده بودند آنها فکر می کردند که ماموریت آنها در ارتباط با کار حزب در وطن خود دیگر به پایان رسیده است.

ارتباط دائمی و فعال تشکیلاتی بین مرکز در خارج و کار در مناطق روسیه تنها در سال ۱۹۰۰وقتی که ایسکرا به وجود آمد برقرار شد. لنین و مارتف رهبران این گروه بودند. در شماره چهارم ایسکرا مقاله ی معروف لنین به نام «از کجا آغاز کنیم؟» منتشر شد و دور جدیدی در ساختمان حزب به وجود آورد.

در زمانی که دارم راجع به آن می نویسم (۱۹۰۲)، گروه ایسکرا نه تنها روزنامه ایسکرا را داشت که به طور مداوم در خارج منتشر شده و وسیعا در روسیه بخش می شد بلکه یک ابزار تشکیلاتی مخفی هم داشت. بر طبق نقشه ی لنین اول از همه کادر های تربیت شده و رفقای مسئول که ماموران ایسکرا نامیده می شدند و به وسیله ی هئیت تحریریه ایسکرا به مناطق روسیه فرستاده شده و یا در مواقع لازم از جایی به جای دیگر فرستاده می شدند وجود داشت.

به وسیله ی ارتباط سری مداوم و ملاقات های شخصی آنها دائماً مرکزیت خارجه را از فعالیت های خود و اوضاع کلی کار در روسیه با اطلاع می کردند. علاوه بر این مامورین کاملاً با صلاحیت که به طور موفقی اصول و تاکتیک های ایسکرا را دنبال می کردند انقلابیون حرفه ای وجود داشتند که درگیر وظایف تکنیکی از قبیل انتقال نوشته ها، گذراندن رفقا از مرز و تهیه گذرنامه و وظایف مشابه دیگر بودند.

حمایت مالی شما یاری ارزنده ای است برای تداوم و ارتقای انتشار خیابان	
نام بانک در سوئد	Nordea
نام دارنده حساب	Jens-Hugo Nyberg
	account number: 155 69 28-8 SEK
	IBAN: SE41 9500 0099 6034 1556 9288
	BIC-Cod (SWIFT-adress): NDEASESS



«نگاهی انتقادی – تاریخی به ریشه های خشونت،

تندروی و تروریسم در جهان اسلام»

http://www.aftab.ir/articles/religion/php.islam_p۱_religion/cvc۱۲۵۴۶۷۴۹۲۲

۲) برای آگاهی اجمالی در مورد زندگی و اندیشه های سید قطب و تاثیرات او بر نهصت های اسلامی به متن زیر در وب سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی نگاه کنید:
« سید قطب، ملایه‌دار بیداری اسلامی»
www.

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

صحیح در پیشگوئی ما این بود که اکثر ما در مدت پانزده سال از ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۷ دندان های خود را از دست دادیم. در اوت ۱۹۰۲ محفل صمیمی ما به طرز باورنکردنی با ورود گروهی از رفقا که از زندان کیف گریخته بودند بزرگ شد. این فرار توسط ایسکرا ترتیب داده شده بود. رفقای مخصوصاً برای این مقصود به کی یف فرستاده شده بودند. در آن زمان ژنرال جلاد کیف ناویتسکی نقشه کشیده بود که یک دادگاه بزرگ ایالتی برای این گروه ترتیب داده و به آنها جرم های سنگین ببند تا عبرتی برای سایرین گردد ولی از شانس بدش و با خراب شدن دورنمای کار آینده اش نقشه هایش نقش بر آب شد. این مسئله حتما می بایستی باعث گیجی و دست پاچگی زیادی در محافل اداری گردیده باشد به طوری که مواد برگزیده خود ژنرال ناویتسکی پرونده شماره ۱۶۹ ژاندارمری کیف در زیر نشان می دهد:

«...در انتهای حیاط نه خیلی دور ازمحل نگهبان یک نردبان دستی بر دیوار آویزان شده این نردبان از قطعات ملافه های زندان درست شده بود. سبزه پله داشت و به وسیله ی یک قلاب آهنی بر دیوار زندان به بلندی دوازده فوت وصل شده بود. پله ها نه تنها از ملافه بلکه از پشت یک صندلی چوبی و قطعات چوب ساخته شده بود. نزدیک نردبان یک طناب گره خورده که به عنوان کمکی از آن استفاده می شده آویزان بود.»

«سپس به دفتر زندان برگشتم تا ببینم چه کسانی فرار کرده اند ولی در بین راه فرماندار را ملاقات کردم و ما هر دو برای بازرسی در این زمینه راهی شدیم...»
«به طرف بازرس زندان لوچیسکی برگشته...هیچ کس نمی دانست که دقیقاً چند نفر فرار کرده بودند دستور دادم که همه ی زندانیان سیاسی را به صف کنند و از شصت و چهار نفر (پنجاه و یک مرد و سبزه زن) فقط پنجاه و دو نفر در ۱۸ اوت حاضر بودند. بقیه یعنی ژوزف باسوسکی ، نیکلای بانومن ،ژوزف بلوسنفلد، ولادمیر بابروفسکی، ماکس والاخف، ماریان کورسکی، ویکتور کروخمال، بوریس مالینزنم، لویک هالبرین، باملف، بلسکی، ژوزف تارشسیس(پیاتینتسکی) همه فرار کرده بودند.»

ادامه دارد...

وقتی که سالها پس از مرگ خبر خودکشی نافرجامت را از زبان شاهدهی می شنوم، و از خود می پرسم؛ چرا نباید خاموش ماند و از پذیرش پرسش، سر باز زد وقتی که دیگر نمی توان ده ضربه ی تازیانه را با یک رکعت نماز تاخت زد یا در آن راهروی بی پایان در برابر پرسش قاضی القضات که«مرتدی یا مسلمان» به چپ رفت، به قتلگاه یا به راستِ توبه زار؟	
	
دیگر خیلی دیر شده و لکه های خون تو را از دستشوخانه ی زندان اوین شسته اند و پیکر نیمه جانت را با چند هزار «شصت و هفتی» دیگر در گورستان کفرآباد چال کرده اند. با اینهمه هنوز من بَرَدگی آن شیشه ی شکسته را بر جسم و جان خود حس می کنم	
	
۲۹ سپتامبر ۲۰۰۹	

شور میانداوآب

مجید نفیسی

به یاد روح الله تیموری، حمید نادروند، فرامرز عدالت فام

که گفته که اسب

روح سرکش آب نیست؟

این فقط «قیرات»، اسب کوراوغلو ۱ نبود

که برآمده از «ارس» بود،

سه اسب جوان از «جغتای»۲ به در شدند:

«روچی» در تهران جان داد

«حمید» در اردبیل

و «فرامرز» در تبریز.

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

«جغتای» شوریده، کف به دهان می آورد
چفته های تاک از خشکی می سوزند
و ایلخی بان عاشق۳، ساز بر سنگ می کوبد.

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸

مجید نفیسی در جریان سخنرانی در تهران، ۱۳۸۸